

فقه نظام‌ساز

فصلنامه علمی - پژوهشی
سال اول؛ شماره دوم؛ تابستان ۱۴۰۱

ماهیت فقه نظام‌ساز از منظر آیت‌الله احمد مبلعی

سید مهدی موسوی^۱

چکیده

فقه نظام‌ساز محصول نظام‌وارگی استنباطی یا استنباط نظام فقهی است که علاوه بر استنباط احکام و تکالیف افراد، مقوله «نظام اجتماعی» را نیز تحت استنباط قرار می‌دهد. لذا در کنار استنباط رایج احکام فقهی، می‌بایست به سمت استنباط نظام فقهی پیش‌رفت. از آنجا که استنباط «نظام فقهی» عملی پرفعالیت، پر لایه، پر اجزا و پر رفت و برگشت و از حیث ماهوی چندگانه و چند لایه است، با انجام عمل استنباط آن، «نظریه» شکل می‌گیرد. بدون نظریه کلامی و فقهی نمی‌توان نظام فقهی ارائه کرد؛ چراکه استنباط نظام در سطح استنباط عادی نیست. بنابراین، کسی که صورتی از فقه نظام ارائه می‌کند، در واقع «نظریه» ارائه می‌کند تا میان اجزاء شریعت ارتباط برقرار کند و از این طریق به تنظیم امور زندگی بپردازد. دست‌یابی به فقه نظام‌ساز در گرو فعال کردن عناصری همچون: «تنظیر کلامی و فقهی»، «شبکه‌ای‌سازی ساختار فقه» و «غنی‌سازی روش استنباط» و «فعال کردن ظرفیت‌های عقلانیت فقه» است که بدین واسطه فقیه می‌کوشد تا شریعت منسجم، حنیف، سهله، سمحه، فطرت‌گرا و حیات‌بخش از حیث مادی و معنوی را به انسان معاصر عرضه، و آن را در جامعه معاصر مستقر نماید. واژگان کلیدی: فقه؛ فقه نظام‌ساز؛ نظریه فقهی؛ روش‌شناسی اجتهاد؛ فقه الاجتماع.

۱.۱ مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم؛ دانش‌آموخته فلسفه علوم اجتماعی از دانشگاه باقرالعلوم (ع)

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰ * تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۰



مقدمه

فقه در لغت به معنی فهم و آگاهی است و در اصطلاح عبارت است از علم به احکام شرعی. از این رو، فقه با مفاهیم فهم، ایمان، عقیده و عمل گره خورده است. با توجه به این تعریف و شبکه مفهومی پیرامون آن می‌توان گفت که فقه دانش کاربردی است و همین عنصر کاربردی این دانش را این جهانی کرده است. این جهانی بودن دانش فقه به این معنا است که فهم انسان برای شناخت حکم‌الله در جهت تنظیم امور این جهانی است؛ ولی طبعاً نتایج آن آثار این جهانی و آن جهانی دارد. از آنجا که دانش فقه مهم‌ترین دانش عملی در تمدن اسلامی بوده، پرسش از نسبت فقه با زندگی انسان همواره مورد توجه بوده و در دوره‌های مختلف پاسخ‌های متناسبی دریافت کرده که متناسب با موقعیت زمانی و مکانی آن‌ها بوده است. امروز هم این پرسش با این تفاوت مطرح است که زمانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم تغییرات و تحولات زیادی داشته است. بنابراین، پرسش از نسبت فقه و زندگی در زمانه ما به پرسش از نسبت فقه با تغییرات و تحولات گسترده و عمیق ارتقا یافته است. پرسشی که اگر به درستی فهم و به دقت به آن پاسخ داده شود، موجب تحول و تکامل همه علوم اسلامی به‌خصوص دانش فقه می‌شود. از آنجا که یکی از پرتکرارترین اصطلاحات در عصر جدید، اصطلاح «نظام» است و به تبع آن از «نظام‌سازی» یاد می‌شود، بسیاری از اندیشه‌وران حوزه فقه به تبیین رابطه فقه و نظام پرداخته‌اند.

در کشاکش مباحثات دو دهه اخیر در حوزه‌های علمیه، آیت‌الله احمد مبلغی نیز اهتمام ویژه‌ای در تحلیل و بررسی نسبت فقه و زندگی مبذول داشته و در ادامه سنت فکری فقهای نظریه‌پردازی همچون آیت‌الله بروجردی، امام خمینی، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر و سایر فقیهان معاصر مقالات و بیانات متعددی عرضه کرده است. در طرح فکری آیت‌الله مبلغی، «فقه» دانشی نظام‌دهنده و جهت‌دهنده به همه رفتارهای فردی و اجتماعی است و از این منظر بحث از نظام‌یافتگی فقه و نظام‌سازی آن، بحثی معقول و نیازمند تأملات جدی در حوزه «فلسفه فقه» است که غفلت از آن نتایج ناگواری برای جامعه اسلامی و آینده دانش فقه در پی دارد. در رویکرد آیت‌الله مبلغی مقوله «فقه نظام‌ساز» مستقل از اصطلاحات دیگری همچون «فقه مضاف»، «فقه



معاصر»، «فقه تخصصی»، «فقه حکومتی» و «اجتهاد سنتی و پویا» نیست؛ بلکه همه این اصطلاحات و زیرشاخه‌های آن یک هدف واحد را دنبال می‌کند و آن تحول و تکامل فقه در تنظیم امور زندگی در مسیر بسط توحید و ارزش‌های الهی و انسانی است. امری که ریشه همه معضلات و مشکلات امروز انسان معاصر است.

این مقاله ساختار فکری و طرح نظری آیت‌الله مبلغی برای تحول دانش فقه و ایفای نقشی اطمینان‌بخش، نظم‌بخش و هماهنگ‌کننده بین ابعاد مختلف انسان در زندگی چند ضلعی اجتماعی کنونی را ترسیم می‌کند. از آنجا که مباحث ایشان در بیانات و دروس مختلف تبیین شده، در این مقاله سعی شده است که مهم‌ترین نقطه‌نظرات ایشان در این حوزه گردآوری و تنظیم شود. از این رو از ارجاع مکرر به بیانات و دروس ایشان پرهیز شده و در پایان فهرست مهم‌ترین منابع این مقاله ذکر شده است.

فقه و تحول

تحول و تکامل فقه امری طبیعی و ضروری است و به صورت غیرآگاهانه و ارتكازی اتفاق می‌افتد؛ اما لازم است این فرآیند تحولی، آگاهانه مورد تأمل قرار گیرد و ظرفیت‌های فراوان موجود در آن اکتشاف و فعال گردد. دانش فقه مانند هر علم دیگری، یک وجود بالیده و تکامل‌یافته در طول تاریخ دارد و براساس قاعده "کُلُّ عِلْمٍ فِی طُورِ الْإِنشَاءِ وَ التَّکَامُلِ وَ التَّدَاوُمِ"، زمانی انشاء شده، سپس پویایی و تکامل پیدا کرده است و اکنون آنچه فراروی آن است، مسیری است که باید به سوی آن برود تا تکامل بیشتری پیدا کند. درست است که فقه شیعه ریشه در قرآن و سنت دارد و دانشی اصیل و ممتاز است، همان‌گونه که از آغاز و در ابتدای مسیرش اصیل و ممتاز بوده است؛ اما اصالت یک موجود به آن معنا نیست که این موجود اصیل تکامل نمی‌یابد. به‌خصوص اینکه "فقه" و "شریعت" دو حقیقت متفاوت هستند.

در تبیین شریعت می‌توان گفت: «الشريعة هی التي جاء الشارع بها». اما در بیان دانش فقه باید گفت: «الفقه هو ذات العلم الذي نحن صنعناه للوصول الى الشريعة». پس یکسان‌انگاری فقه و شریعت خطا است. چراکه فقه آن چیزی است که «ینطبع فی وجداننا و اذهاننا و انفسنا و فی تجربتنا و بیرز کالعلم». ولی شریعت آن حقیقتی است که در لوح



محفوظ است و یا آن چیزی است که بر پیامبر عالی‌قدر اسلام (ص) نازل شده است و یک مرحله ظهور و ابراز دارد که البته همه آن نیز اکنون در اختیار ما نیست. از این‌رو شریعت تکامل‌پذیر نیست؛ ولی فقه تکامل‌پذیر است. چراکه فقه یک علم بشری است؛ اما شریعت یک واقعیت است. بنابراین، فقه از آن جهت که نوعی علم و معرفت است، تکامل‌پذیر است. در عین حال، پایه‌ها، اصول و چارچوب‌های ماندگار و اصیل مبتنی بر شریعت دارد که تغییر نمی‌پذیرد.

فقه اصیل، تنها راه ما به سوی کشف شریعت است. به همین دلیل باید بکوشیم فاصله فقه را با شریعت کم کنیم و توانایی فقه را در انعکاس‌بخشی به شریعت و انعطاف‌های نهفته در آن برای پاسخگویی به نیازهای انسان معاصر افزایش دهیم. باید فقه را توسعه دهیم. زیرا شریعت وسیع‌تر از ابواب و احکام کنونی فقه است و زیرا ابواب انسان به‌ویژه انسان معاصر بیشتر از ابواب کنونی فقه است. فقه باید نقشی اطمینان‌بخش، نظم‌بخش و هماهنگ‌کننده بین ابعاد مختلف انسان در زندگی چند ضلعی اجتماعی کنونی را ایفا نماید.

یکی از دلایل مهم در ضرورت تحول فقه، تحول در بنیان‌های نظری و معرفتی دانش فقه در حوزه‌های فلسفی، کلامی و روش‌شناسی است. زیرا فقه دانش هنجاری و دستوری اسلام است و مبتنی بر دستگاه جهان‌بینی و معرفت‌شناسی ویژه‌ای است که در علوم عقلی همچون فلسفه و کلام از آن‌ها بحث و گفت‌وگو می‌شود. با تحول و تکامل آن مبدأ نظری و معرفتی لاجرم فقه هم از ظرفیت‌های تحولی برخوردار خواهد شد. در چند سده اخیر به‌خصوص بعد از شکل‌گیری حکمت متعالیه و توسعه و تعمیق آن در عصر حاضر توسط فیلسوفان و متکلمان بزرگ شیعه، مباحث ارزشمند فلسفی و کلامی متنوع و متکثر در حوزه دین‌شناسی و روش‌شناسی مطرح شده است که بسیاری از آن‌ها دلالت‌های روشی و محتوایی در دانش فقه دارد که لازم است به این دلالت‌ها توجه شود. به‌طور مثال؛ مباحث فلسفی و کلامی پیرامون «ولایت»، «فطرت»، «عقل»، «اعتباریات»، «مقتضیات زمان»، «عدالت»، «آزادی» و مانند آن می‌تواند در نقش‌آفرینی فقه در عرصه‌های اجتماعی بسیار مؤثر باشد. همچنین باید به تأملات و نوآوری‌های اصولی دانشوران علم اصول و فقیهان معاصر اشاره کرد که اگر به درستی شناخته و وارد منطق استنباطی شود و در استنباط به کار



گرفته شود، افق‌های جدیدی را در فقه می‌گشاید.

هر علمی باید در بستر زمان توسعه پیدا کند. عدم استمرار به معنای مرگ آن علم است. باید در نظر داشت که این استمرار در بستر زمان محقق شود. استمرار و روزآمد کردن علم به دو صورت امکان‌پذیر است: نخست، توانمندی علم برای تعامل با فضای بیرونی. این تعامل در خروجی‌های علم تبلور پیدا می‌کند. زمانی که این خروجی به صحنه اجتماع می‌آید، تأثیر مثبت می‌گذارد و به اجتماع وحدت می‌بخشد. دوم، به مصلحت بودن برای جامعه که به صورت کلان در روش فقهی لحاظ شده است. اگر فقه قدرت تعامل و سازندگی خود را از دست بدهد، نه تنها کارآمد نخواهد بود؛ بلکه تأثیر خود را در سیاست و اجتماع نیز از دست می‌دهد. باید در نظر داشت که فقه اولاً در بستر زمان توسعه پیدا می‌کند و براساس تعامل با جامعه به مسائل روز پاسخ می‌دهد. ثانیاً، اگر این تعامل‌ها استمرار پیدا نکند، عمر فقه به پایان می‌رسد.

ما می‌دانیم که عدم توانایی برای پاسخگویی در عالم واقع درست نیست؛ چراکه فقه حکم خداوند است و حکم خداوند نیز همیشگی، پاسخگو و غیر تعطیل‌بردار است. پس متفکران دینی باید تلاش کنند فقه را با توجه به مصالح جدید (و البته در چارچوب دقیق و منطبق بر حرکت گذشته آن، و نه به صورت ذوقی) بازسازی و به‌روز کنند.

گاهی فقیه به موضوعی برمی‌خورد که در گذشته براساس ادله‌ای حکمی داشته است. امروز همان موضوع با همان مسئله و نام، در وضعیت‌های پیچیده و نو شونده و متحول شونده اقتصادی و اجتماعی امروز و در تأثیر و تأثر آن‌ها، در حالی که نام خود را از دست نمی‌دهد، درون آن تحولی رخ می‌دهد. این تحول ریشه در تحولات پیچیده و بنیادین زمانه است. موضوع همیشه با محتوای خود معنا می‌یابد نه اسم خود. امام خمینی (ره) هم تأکید داشتند که نباید بر اسم موضوع تمرکز داشت؛ بلکه اصل موضوع درون و محتوای آن است. لذا فقیه دانا و زیرک می‌تواند به این نتیجه برسد که یک موضوع تنها نام گذشته خود را یدک می‌کشد و محتوای آن امروزه کاملاً متحول و حتی عکس شده است. باید توجه داشت که فقه، فقه کارکرد و فقه حکمت‌ها است. وقتی کارکرد یک موضوع عوض می‌شود، موضوع عوض می‌شود و لذا حکم آن طبعاً عوض می‌شود. ما در مکتب اهل‌بیت آموخته‌ایم که



قیاس باطل است و این قیاس است که حکم موضوعی را که محتوای آن جابه‌جا و دگرگون شده است، تنها به دلیل مشابهت اسمی به موضوع دیگری که محتوایی کاملاً دگرگون دارد، تسری بدهیم.

از گذشته دانش فقه با واقعیت‌ها مواجه بود و این موضوع جزء تجربه فقهی شده بود که باید واقعیت‌ها را شناخت و به آن‌ها پاسخ داد و شناخت واقعیت‌ها در فقه اهل سنت، شیعه، عبادیه و دیگر فرق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. امروز نیز فقه ما به دنبال شناخت واقعیت‌ها است؛ اما امروزه آنچه واقعیت را از گذشته جدا کرده است این است که واقعیت‌ها به اوصافی متصف شده است:

۱. امروزه واقعیت متعدد و متکثر شده است و در مسیر افزایش قرار دارد و هر روز شاخه می‌زند و بر ابعاد آن افزوده می‌شود.

۲. امروز وقایع متنوع‌تر از گذشته شده است و شناسایی و دسته‌بندی کردن وقایع از حوصله پژوهش‌های ساده خارج است.

۳. امروز واقعیت‌ها تداعی موضوعات مختلفی است و وقتی موضوعی رخ می‌دهد، بر موضوعات دیگر تأثیر می‌گذارد و صفت دیگر واقعیات امروز تبدیل و تغییر است. به گونه‌ای که وقایع به سرعت رنگ می‌بازند و ماهیت آن‌ها عوض شده و دچار تغییر و تبدل می‌شوند.

۴. صفت دیگر واقعیت‌های اجتماعی، طیفی و مجموعه‌ای عمل کردن آن‌ها است به گونه‌ای که با تأثیرگذاری بر مسائل دیگر، مجموعه‌ای از واقعیت‌های دیگر را به وجود آورده

و بر روی مسائل مهم و گاهی دینداری تأثیرگذار است.

۵. صفت دیگر این واقعیت‌ها، حساسیت آن‌ها است به گونه‌ای که در برابر یک حادثه می‌توانند بشکنند و افزون بر آن نیز قدرت شکنندگی دارند؛ به این معنا که وقتی رخ

می‌دهند، در برابر آنچه مقابل آن‌ها ایستاده است، مقاومت می‌کنند.

اگر امروز فقه به واقعیت‌ها و مسائل جامعه پاسخ ندهد، شریعت اساسی، غالب، قوی، نیرومند و توانایی که خداوند برای امت اسلامی خواسته و در فقه انعکاس پیدا کرده است،

قدرت حضور و ظهور پیدا نمی‌کند. اگر فقه در جامعه‌ای در حد ایستا قرار گیرد و از حیث توسعه‌ای و ساختاری به پیش حرکت نکند، قطعاً آن جامعه در قبال فقه در یک وضعیت



نارسا، پر از کاستی و ضعف قرار می‌گیرد. البته پیدا است قبل از آنکه نوبت به جامعه برسد، خود فقه و فقیهان باید روش علمی پرداختن به مسائل نو را منقح و کارآمد سازند. فقه در وضع فعلی آن، حجم کمی در قبال دنیای پررمز و راز و پرمسئله تمدن دارد که لازم است فقیهان با گستردن دامنه‌های فقه به مسائل مهم رفتاری انسان‌ها، فقه را توسعه‌ای درخور دهند.

لازمه خلقت انسان، پیشرفت او است؛ بلکه حتی فراتر از پیشرفت، شرط لازم برای تعالی و الهی شدن انسان است. انسان معاصر از آنجا که از مؤلفه‌های مترابطنی مانند برخوردار از تکنولوژی و بهره‌گیری از آن در زندگی، ظهور نیازهای جدید، پیدایی قدرت برای تأمین نیازهای متنوع و متعدد، پیچیده شدن روابط پدیده‌های اجتماعی و مناسبات در جامعه و میل به رسانه و دریافت پیام‌ها به صورت سریع و... تأثیر می‌پذیرد، لازم است فقه، انسان معاصر را درک و به آن نزدیک شود. بنابراین، به‌روز کردن علم فقه مرهون چند عامل است:

شناسایی مسائل جدید؛ ما باید موضوعات و مسائل جدید را به‌درستی بشناسیم و مسائل جدید و نو را مورد مطالعه دقیق قرار دهیم.

مطالعه تخصصی فقه؛ مطالعه فقه باید از حالت عمومی به حالت تخصصی برود. زمانی که پای تخصص به میان می‌آید، دقت بیشتری می‌کنیم. یعنی تمام اجزاء و ابعاد علم را مورد مطالعه و کنکاش قرار می‌دهیم.

انتخاب روش؛ نوع روشی که برای مطالعه برمی‌گزینیم، بسیار اهمیت دارد. باید در ابتدا مشخص کنیم که با چه روشی می‌خواهیم سراغ منابعی برویم که می‌توانند پاسخگوی مسائل جدید باشند. اگر روش سطحی را انتخاب کنیم، قطعاً نمی‌تواند تأثیر مثبتی بر جامعه بگذارد و اختلال به وجود می‌آورد. بنابراین، انتخاب روش علمی دقیق اهمیت زیادی دارد. بعد از انقلاب اسلامی در راستای درک انسان معاصر، در حوزه فقه پژوهشی و اجتهادی دو تحول مهم و جدی رخ داد که یکی طرح «موضوع‌شناسی در اجتهاد نسبت به «مسائل جدید» و دیگری طرح «فقه تخصصی» یعنی شاخه زدن‌های فقهی و ایجاد رشته‌های فقهی بود. «فقه تخصصی» فقهی است که از فقه عام منشعب می‌شود و در آن



سه تخصص لحاظ می‌گردد: تخصص موضوعی؛ تخصص روشی و تخصص ساختاری. فقه یک رکن خود را موضوع قرار داده است و موضوع هم امری نیست که شرع ارائه کرده باشد (به جز آن موضوعات مخترعه). همچنین موضوعات همیشه مقاوم نیستند؛ بلکه به سرعت می‌توانند در مقابل یک حادثه بشکنند. همچنین موضوعات، قهار و واقعیت‌های جدی و تعارف‌ناپذیر جامعه هستند. بنابراین، باب موضوعات برای فقه مفتوح است. هر مسئله که بر فقه عرضه گردد، براساس آن موضوع جدید می‌تواند گزاره جدیدی بسازد. انبوه این گزاره‌ها که موضوعات آن‌ها از دنیای پرتحول و پرشتاب امروز اخذ می‌گردد، فقه را در مسیر توسعه‌پذیری پرشتابی قرار می‌دهد. از جمله فقه‌های تخصصی که در دهه‌های اخیر بر سر زبان‌ها افتاده و در اطراف آن بحث‌های مختلفی شکل گرفته است، «فقه نظام» است که گاه «فقه نظام‌ساز» هم خوانده می‌شود.

ابهام مفهومی واژه «نظام»

واژه نظام به لحاظ لغت‌شناسی برآمده از «نظم» است که به مجموعه دارای عناصر متعدد و در عین حال منسجم و هماهنگ دارای هدف واحد اطلاق می‌شود. علی‌رغم وضوح معنای لغوی آن، در مباحث مطرح شده در حوزه‌های فقهی، اصطلاحی پرابهام و دارای معانی مختلفی است و اندیشه‌وران حوزه فقه نیز تعریف‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند که شاید برخی از اختلافات و انکارها ره‌آورد همین ابهام مفهومی است. گاه مقصود از آن مکتب کلان فکری و معادل لفظ ایدئولوژی است؛ گاه مراد از آن مذهب و چارچوب‌های ارزشی حاکم بر ساحت‌های حیات انسانی است. همچون تعریف شهید صدر که از آن مذهب اقتصادی را اراده می‌کند؛ گاه مقصود نظام حقوقی و یا الگوی روابط متقابل و منظم حاکم بر جمعی از افراد است و در بسیاری از اوقات هم به معنای ساختارها و نهادهایی همچون حکومت، خانواده و یا سازمان‌های اجرایی و عملیاتی اطلاق می‌شود. اما به نظر می‌رسد که در «فقه نظام‌ساز» می‌بایست همه تعاریف «نظام» را مدنظر قرار داد و تلاش کرد تا یک رابطه طولی میان آن‌ها برقرار شود.

آنچه بیش از همه در فقه نظام‌ساز می‌بایست محل تأمل قرار گیرد، پرسش از «نظام‌وارگی فقه» و «نظم اجتماعی» است که به صورت گوناگون معرفتی، ارزشی، نهادی،



هنجاری و الگوی رفتاری و حقوقی به رفتارها و پدیده‌های فردی و اجتماعی تعیین، نظم و جهت می‌دهد.

ضرورت صورت‌بندی نظریه‌های فقه نظام

یکی از بایسته‌های پرداختن به «فقه نظام‌ساز» توجه به آراء و اندیشه‌های ارائه شده از سوی اندیشوران این حوزه و صورت‌بندی آن در قالب «نظریه» است. اهمیت این نوع نگرش این است که می‌تواند نسبت اختلاف‌ها و دیدگاه‌های کنونی بر سر نظام فقهی را به سوی منضبط‌تر شدن، مقایسه‌پذیرتر شدن و قابلیت‌پذیرتر شدن برای ارزیابی سوق دهد. لذا عالمانی که می‌خواهند در این زمینه سخن بگویند با حدودی مشخص و در مسیری شفاف‌تر و مفیدتر جریان مفاهیم علمی را رقم می‌زنند. بر این اساس، پراکنده‌گویی و نکته‌گویی به تنهایی مفید فایده نیست؛ بلکه بر ابهامات و سوء تفاهم‌ها می‌افزاید و مانع مفاهیم و مقایسه علمی و منطقی می‌شود.

نظریه‌های سه‌گانه فقه نظام

با ملاحظه اندیشه‌ها و انظار پیرامون فقه نظام، می‌توان به صورت‌بندی سه نظریه کلان پرداخت که جامع همه آن انظار و اندیشه‌ها است. این سه نظریه عبارتند از: نظام‌وارگی استتاری؛ تأسیس‌پذیر بودن نظام‌های اجتماعی براساس فقه؛ نظام‌وارگی استنباطی.

نظریه اول: نظام‌وارگی استتاری

این نظریه معتقد است که نظام‌وارگی امری است که در ذات و حاق فقه نهفته است. یعنی فقه موجود ما با همین شیوه و ساختار، حاوی نظام‌وارگی است. بر این اساس، نباید تصور کرد که مجال و زمینه‌ای دیگر برای استنباط نظام‌وارگی فقهی در کار است یا انجام آن، معقول می‌نماید. بلکه کافی است که ما جریان عادی و رایج استنباط را فعال کنیم و احکام فقهی را آن‌چنان که تا به حال استنباط می‌کرده‌ایم، استنباط نماییم. آنچه از عمل استنباط، حاصل می‌شود، میان‌شان نظمی نظام‌واره وجود دارد؛ هرچند که ما آن را در قالبی نظام‌واره نبینیم. درواقع، نظام مستتر در فقه نمایشگر همان نظم رفتاری و نظام اجتماعی



است که در جریان عادی زندگی وجود دارد. نظام اجتماعی امری جدا از همان رفتارهای افراد جامعه نیست.

براساس این نظریه که نزد بسیاری مقبول و معقول نمی‌نماید، در کنار استنباط احکام به صورت رایج، مبحث و مسیری تحت عنوان استنباط نظام فقهی گشوده و فعال می‌گردد و دلیل آن، این است که خروجی حاصل از استنباط احکام فقهی به شکل رایج، مجموعه‌ای از احکام خواهد بود که به صورت اتوماتیک وار میان‌شان، رابطه‌ای نظام‌واره برقرار و فعال است؛ هرچند که ما آن را نبینیم و ندانیم و فقه موجود ما با همین شیوه و ساختار متکفل آن است.

نظریه دوم: تأسیس‌پذیر بودن نظام‌های اجتماعی براساس فقه

براساس این نظریه، دانش فقه به خودی خود حاوی استنباط نظام اجتماعی نیست؛ بلکه فقه موجود به استنباط تکالیف اشخاص در متن جامعه بسیط و غیر پیچیده می‌پردازد. منتهمی معتقد است که این فقه به دلیل قابلیت که از شریعت می‌ستاند، می‌تواند مبنا باشد تا نظامات اجتماعی از هر جنسی براساس آن تأسیس شوند و باید هم تأسیس شوند. براساس این نظریه، «نظام» نه در داخل فقه؛ بلکه در خارج فقه قرار دارد. یعنی اصلاً نظام اجتماعی داخل فقه نیست؛ ولی آنچه در خارج به عنوان «نظام اجتماعی» رخ می‌دهد بر پایه فقه و تأثیرپذیری از آن، قابل تأسیس است. طبق این دیدگاه، ما برای بنای یک نظام اجتماعی باید مثل همه موارد دیگر ایجاد نظام‌های اجتماعی، عمل کنیم؛ با این تفاوت که در بنای نظام اجتماعی متأثر از فقه باید بکوشیم تا نیازهای این نظام را براساس فقه رایج استنباط کنیم. بنابراین، همانطور که فقه در ارتباط با موضوعات مختلف آمادگی دارد تا احکام آن‌ها را ارائه کند، همچنین آمادگی دارد تا سؤالات مربوط به بخش‌های مختلف یک نظام فقهی را که یک موضوع کلان است، پاسخ دهد و در نتیجه نظامی مبتنی بر فقه و متأثر از آن شکل گیرد. براساس این نظریه، عمل ایجاد نظام، یک عمل بیرونی و مستقل از فقه است؛ ولی در خلال ایجاد نظام اجتماعی و نسبت به بسیاری از ابعاد و زوایای آن سؤالاتی مطرح می‌گردد که فقه برای این سؤالات پاسخ‌های لازم را در اختیار دارد.

خلاصه اصحاب این نظریه معتقدند که عمل تأسیس نظام، یک عمل مستقل است؛



ولی همانطور که ما در زندگی به مسائل بسیاری برمی‌خوریم که باید جواب آن‌ها را از فقه بگیریم، در هنگام تأسیس نظام نیز به مسائل بسیاری برمی‌خوریم که جواب آن‌ها را باید از فقه بگیریم. ولی کلیت این نظام در خارج فقه انجام می‌گیرد و صرفاً رابطه آن با فقه رابطه تأثیرپذیری در بسیاری از بخش‌های خود از فقه است. اکنون دقیقاً قانون‌گذاری ما از این مدل استفاده می‌کند.

اشتراک و افتراق نظریه اول و دوم

نظریه دوم و نظریه اول در این نقطه مشترک هستند که در هر دو آنچه به میان می‌آید، صرفاً انجام عمل استنباط به صورت رایج است. با این تفاوت که در نظریه دوم موضوعی کلی و کلان به عنوان نظام اجتماعی در خارج از فقه در نظر گرفته می‌شود که باید تأسیس شود و این موضوع کلان، متضمن ابعاد و اجزاء و لایه‌های بسیاری است که پاسخ به سؤال از آن‌ها را باید به فقه عرضه کرد. درحالی‌که براساس نظریه اول به دلیل نگاه ساده‌انگار اصحاب این نظریه اصولاً چیزی به عنوان نظام نه در خود فقه و نه در خارج از فقه (خارجی که باید آن را تأسیس کرد) مطرح نکردند؛ بلکه هر مسئله‌ای که پیش می‌آید، باید جواب آن را براساس فقه بدهیم. این‌ها معتقد هستند که فقه خود یک نظام است.

نظریه سوم: نظام‌وارگی استنباطی

طبق این نظریه، نظام‌وارگی استنباطی یا استنباط نظام فقهی امری لازم است. یعنی ضروری است که علاوه بر استنباط احکام و تکالیف افراد، مقوله «نظام اجتماعی» نیز تحت استنباط قرار گیرد. لذا در کنار استنباط رایج احکام فقهی، می‌بایست به سمت استنباط نظام فقهی پیش‌بروند. از آنجا که استنباط «نظام فقهی» عملی پرفعالیت، پر لایه، پر اجزاء و پر رفت و برگشت و از حیث ماهوی چندگانه و چند لایه است، با انجام عمل استنباط آن، «نظریه» شکل می‌گیرد. بدون نظریه نمی‌توان نظام فقهی ارائه کرد؛ چراکه استنباط نظام در سطح استنباط عادی نیست. بنابراین، کسی که صورتی از فقه نظام ارائه می‌کند، در واقع «نظریه» ارائه می‌کند. چون می‌خواهد بین اجزاء ارتباط برقرار کند. طبیعتاً اگر دو فقیه دو نوع نظام استنباط کردند، اختلاف بین آن‌ها اختلاف بین دو نظریه است، نه



اختلاف بین دو فتوا.

در این جا دو سؤال مطرح می‌شود: اول اینکه آیا استنباط یک نظام فقهی امکان دارد یا می‌توان چند نظام فقهی را در قالب مجموعه‌ای از نظام‌های فقهی استنباط کرد؟ پاسخ اینکه، می‌توان مجموعه‌ای از نظام‌های فقهی را به تناسب حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و امثالهم استنباط کرد و این مجموعه‌ها روی هم رفته می‌توانند تشکیل دهنده یک نظام فقهی بزرگ باشند.

سؤال دوم اینکه استنباط نظام فقهی چه فایده و نتایجی دارد؟ و آیا نتیجه آن می‌تواند بر استنباط احکام فقهی اثرگذار باشد؟ در این جا فقط به یک نکته اشاره می‌شود و آن اینکه اگر شما فقه نظام را استوار کردید، این امر می‌تواند در استنباط سنتی و کلاسیک به ما زاویه دید بدهد. یعنی اگر شما به یک نظریه و نظام فقهی مسلح شدید، به شیوه دیگری مسائل مستحدثه را به انجام می‌رسانید و با نگاه آگاهانه‌تر و دقیق‌تری حدود احکام را کشف خواهید کرد.

اثبات نظریه سوم (نظام‌وارگی استنباطی)

ضمیمه کردن چهار نکته به یکدیگر دلیلی را تشکیل می‌دهد که براساس آن می‌توان نظریه سوم یعنی نظریه لازم‌الاستنباط بودن نظام فقهی را اثبات کرد. دیدگاهی که معتقد است نظام را باید با یک سازوکار دیگری استنباط کرد. در واقع شریعت دو فایده دارد: اولاً، در معرض این است که احکام فقهی را بتوان از آن استنباط کرد و دوم، اینکه از آن می‌توان نظام را استنباط کرد.

این چهار نقطه عبارتند از: ۱. اصل کارکردمندی فقه؛ ۲. تعدد و تنوع کارکردهای فقه؛ ۳. نیازمندی کارکردمندی به نظام‌وارگی؛ ۴. عدم انعکاس و تبلور نظام‌وارگی نفس‌الامری در استنباطات ما.

۱. کارکردمندی فقه

از نگاه دین، شریعت و دانش فقه واجد و حامل توانایی اساسی و گسترده برای تأثیرگذاری بر زندگی فردی و اجتماعی است. اصلاً شریعت اسلامی و فقه برای حضور فعال و نقش‌آفرین در همه ساحات‌های دین تکون یافته است و دارای کارکردهای آشکار و صریح در زندگی بشر است. نمونه اذعان به کارکردمندی دین را می‌توان نزد فقیهان گذشته مشاهده کرد. گفتمان



«علل الشرائع» که در قرن اول و دوم و سوم هجری توسط امامان (علیهم‌السلام) و نیز گفت‌مان «حکمت احکام» که در دانش اصول و فقه پدید آمده و رواج یافته است، هر دو به صورت برجسته و غیرقابل انکار بر کارکردمندی به‌مثابه فلسفه وجودی برای فقه دلالت دارند. فقه تا زمانی فقه است و نماینده شریعت اسلامی است که این کارکردمندی و ارتباط مؤثر با زندگی انسان‌ها و تنظیم ساحت‌های مختلف حیات را در دوره‌های مختلف داشته باشد.

۲. تعدد و تنوع کارکردهای فقه

کارکردهایی که دین بر دوش فقه نهاده است، متعدّد و متنوع هستند و تحت عناوینی همچون «کارکرد تکمیلی»، «کارکرد تغییری»، «کارکرد تعدیلی» و «کارکرد تأسیسی»، جای می‌گیرند که در جای خود باید به توضیح آن‌ها پرداخت. بر اساس این نگاه، می‌توان گفت که کارکردهای فقه، مجموعه‌ای جامع، کامل و پیرامنه است که به گونه‌های مختلفی در زندگی انسان حضور فعال و پرتأثیری داشته و خواهد داشت.

۳. نیازمندی کارکردمندی به نظام‌وارگی

انسان معاصر دارای یک تعریف خاص ناظر به نیازهای خاص و مناسبات خاص است. بنابراین، ما نباید به جای انسان معاصر به انسان قدیم و نیازهای محدود او تمرکز کنیم و از آن نقطه به سمت شریعت برویم. اینکه بکشیم با معیار قرار دادن انسان قدیم درون داده‌ای، شریعت را نسبت به نیازهای انسان معاصر استنباط کنیم، به هیچ وجه جواب نمی‌دهد و آنچه می‌گوییم نه قابل فهم، نه قابل اجرا و نه حل‌کننده مشکلی است. فقیه به هنگام استنباط، لازم است انسان معاصر را با همه مؤلفه‌های آن، شیوه‌ها، قالب‌ها، روش‌ها و مناسباتی که دارد، نصب‌العین خود قرار دهد.

امروزه موضوعات در جامعه انسانی دچار تحول اساسی شده‌اند که عبارت است از «چند لایه‌ای شدن موضوعات»، «درهم تنیده شدن موضوعات»، «فرامرزی شدن موضوعات» و «آینده‌ای شدن بخشی از هویت موضوعی موضوعات». در اثر این تحولات چندگانه، موضوعات اولاً به شدت تکثیر شده‌اند؛ ثانیاً، تکثیر آن‌ها جنبه تصاعدی به خود گرفته است؛ ثالثاً، موضوعات به غایت پیچیده شده‌اند؛ رابعاً، قدرت فرصت‌بخشی و یا تهدیدکنندگی آن‌ها به صورت جدی بالا رفته است.



تعامل تأثیرگذار با پدیده‌های دنیای کنونی که متراکم، نظام‌گونه و پیچیده است، جز با احکامی نظام‌واره امکان‌پذیر نیست. چگونه می‌توان پذیرفت که عمل تنظیم وقت از یک دستگاه ساعت فاقد نظم و چینش نظام‌واره، امکان‌پذیر نباشد؛ ولی از ناحیه احکام فاقد خط و ربط نظام‌واره، کارکرد سازنده و تأثیرگذار امکان‌پذیر باشد، آنهم در قبال دنیایی پر از لایه‌ها و پدیده‌های پیچیده اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؟!

۴. عدم انعکاس نظام‌وارگی نفس‌الامری در استنباطات فقه موجود

اگر ما مقدمات پیشین را بپذیریم، ثابت می‌شود که شریعت اسلامی که جاعل آن خدای قادر و حکیم است، واجد یک نظم دقیق نظام‌واره می‌باشد؛ اما نظام‌وارگی نفس‌الامری لزوماً از رهگذر استنباطات رایج در دسترس قرار نمی‌گیرد و در استنباطات نظام‌وارگی نفس‌الامری لزوماً انعکاس و تبلور پیدا نمی‌کند.

مقصود از نظام

از مجموع مقدمات فوق این‌گونه می‌توان استنباط کرد که نظام عبارت است از: عناصر (همان احکام)، اهداف (مجموعه عناصر با یکدیگر اهدافی را دنبال کنند)، منطق مرتبط‌کننده احکام به یکدیگر (این منطق را می‌توان روح‌الشریعه نامید. این روح، عناصر را به یکدیگر مرتبط و در قبال هم، مکمل و هم‌افزا در مسیر تحقق اهداف قرار می‌دهد) و چینش جایگاهی عناصر. برای اینکه احکام بتوانند یک حرکت هماهنگ را به سمت اهداف شکل دهند، می‌باید هرکدام در جایگاه متناسب قرار بگیرند. اگر یک حکم در وضعی فراتر از جایگاه خود قرار بگیرد، فضا را بر احکام دیگر که نقش‌های دیگری برعهده دارند، می‌بندد. در این صورت، نظام شکل نمی‌گیرد یا اگر یک حکم در فروتر از جایگاه خود بنشیند، قادر به ایفای نقش خود نیست. در نتیجه نظام شکل نمی‌گیرد.

روشن است که ما در استنباطات جاری و رایج صرفاً عناصر و مفردات را آن‌هم نه همه آن‌ها را استنباط می‌کنیم. یعنی همه احکام مربوط به یک موضوع یا یک حوزه کلان اجتماعی را استنباط نمی‌کنیم. در نتیجه آنچه استنباط می‌شود، صرفاً مجموعه‌ای از احکام است بدون آنکه اهداف آن‌ها را استنباط کنیم و بدون آنکه روح حاضر و جاری در آن‌ها را



استنباط نماییم و بدون آنکه براساس کشف روح حاکم و منطبق جاری در آن‌ها به شناخت خط و ربط میان احکام، نائل آییم و در این چارچوب جایگاه‌های آن‌ها و نقش‌های آن‌ها و تعداد آن‌ها را به دست آوریم.

نتیجه نهایی اینکه مستنبطات ما لزوماً و تماماً نظام نفس‌الامری موجود در شریعت را نمایندگی نمی‌کند. ما باید به استنباط نظام در کنار استنباطات رایج همت بگماریم و اذعان کنیم که داشتن نظریه حامل نظام فقهی به ما در استنباطات رایج، زاویه دید می‌دهد. یعنی اگر نظریه حامل نظام در اختیار ما قرار داشته باشد، در این صورت ما در عمل استنباط رایج به‌ویژه نسبت به مسائل جدید قادر خواهیم بود تا با بهره‌گیری از نظریه حامل نظام، استنباط‌هایی دقیق‌تر، کامل‌تر، هوشمندانه‌تر و رصدکننده‌تر را به سمت احکام موضوعات جدید به انجام برسانیم.

در سایه این چهار نکته می‌توان فهمید که نظریه دوم یعنی نظریه نظام استنباطی و به بیان دیگر، نظریه‌ای که می‌گوید باید نظام فقهی را استنباط کرد، درست است. چون شریعت ما شبکه‌ای و منظومه‌ای است و خداوند هم احکام خود را بریده بریده نازل نکرده است. انسان و جامعه معاصر هم شبکه‌ای است و اقتصاد بر سیاست و فرهنگ و موارد دیگر تأثیر می‌گذارد. جهان امروز جهان پدیده‌ها است که هر پدیده بر پدیده دیگر اثر می‌گذارد. اگر فقه شبکه‌ای نباشد، از پس این جامعه بر نمی‌آید.

البته باید بین دو نوع نظام تفاوت قائل شد: ۱. سیستم اجرایی - عملیاتی و ۲. سیستم فکری - محتوایی. آنچه اساسی و مهم است، نظام و سیستم فکری - محتوایی است. چراکه این محتوا است که جامعه را اداره می‌کند. نظامات اجرایی می‌توانند متأثر از نظام‌های فکری و محتوایی باشند و براساس آن سامان پیدا کنند.

نظام حقوقی

یکی از معانی مهم نظام، نظام حقوقی است. ما دو قسم نظام حقوقی داریم: نظام حقوقی خرد و کلان. نظام کلان بر دو قسم است: ۱- جامع و نهایی و کامل؛ ۲- میانی. نظام حقوقی خرد به این معنا است که شما یک موضوع را در نظر بگیرید و تمام احکام فقهی آن را استخراج کنید؛ درحالی‌که این احکام با هم ارتباط داشته باشند و برپایه یک



نظام منطقی باشند و اهدافی را پی‌گیری کنند. لذا اگر موضوع حقوقی دارای این احکام خاص باشد که در ارتباط با هم هستند، با چینش خاص و اهداف خاص، آن را نظام حقوقی می‌گویند.

اگر با این نگاه حقوقی احکام فقهی را استخراج کنیم، استخراج چنین نظامی «نظریه فقهی حقوقی» نامیده می‌شود. یعنی شما با یک نظریه می‌خواهید نظام مربوط به یک موضوع را بررسی کنید. اگر منابع فقه رایج، اندیشه‌ها، اعتقادات و مبانی کلامی این نظام حقوقی خرد ایجاد نشود، قانون‌گذاری براساس فقه غیرممکن است. اگر در نظام کنونی راه قانون‌گذاری فقهی هموار نیست، علتش عدم وجود نظریه و حلقه میانه است.

یعنی اگر فقیه از فقه همه احکام مرتبط به یک موضوع را استخراج کند و با یک چینش خاص براساس فهم دینی و فقهی چینش کند، سپس با یک منطق خاص، روابط خاص و اهداف خاص آن را بیان کند و شما ببینید که با نظام‌های حقوقی کلان راجع به آن موضوع هم‌آوردی می‌کند یا خیر! به‌عنوان مثال؛ در بحث افلاس نگاه نظام‌های حقوقی به این موضوع یک نگاه خاصی است و لذا برخی از فقها در بیان افلاس، به دلیل نداشتن نظریه، چند حکم را به هم چسبانیده‌اند، اما هنگام عمل کارآمد نیست. چون واجد منطق واحد نیست. به‌طور مثال؛ در رویه شورای نگهبان، به برخی از اجزاء مسائل توجه می‌شود و مشکلات آن اجزاء را بیان می‌کنند؛ اما به کل آن توجهی ندارند. این رویه کافی نیست. آن‌ها تنها یکی دو ماده مغایر را در نظر می‌گیرند؛ اما ارتباط و انسجام کل این مجموعه، به نظام حقوقی خرد نیاز دارد. به نظر می‌رسد که «نظام» به این معنی مقبول است که می‌بایست در راستای فقه نظام‌ساز بدان توجه کرد.

دو مطلب مهم

قبل از ورود به بررسی اقتضائات و اقدامات فقه نظام‌ساز توجه به دو مطلب بسیار حائز اهمیت است: ۱. عدم جانشینی فقه نظام‌ساز برای علوم انسانی؛ ۲. امکان تنويع اجتهاد.

مطلب اول: عدم جانشینی فقه نظام‌ساز برای علوم انسانی

در پاسخ به پرسش «کارویژه فقه چه چیزی است»، چند فرض در این پرسش وجود



دارد: فرض اول، این است که فقه، هم احکام تکلیفی (حلال و حرام) و هم احکام وضعی را بیان می‌کند. فرض دوم، فراتر از بیان احکام تکلیفی و وضعی، این احکام را مجموعه، مجموعه می‌کند تا هر مجموعه‌ای، خط و ربط معنایی و پیگیر هدف واحد را پیدا کند. طبیعتاً این مجموعه‌سازی کار استنباط به معنای معروف نیست؛ بلکه کار استنباط تنظیری است. یعنی استنباطی که بر دوش خودش نظریه‌پردازی می‌کند، روح حاکم بر هر مجموعه از احکام را و هدفی که آن مجموعه با آن روح واحد پی می‌گیرد، ارائه می‌کند. فرض سوم اینکه، فراتر از بیان احکام تکلیفی و وضعی و فراتر از مجموعه‌سازی و منظومه‌سازی از این مجموعه‌ها، در تفصیل و جزئیات زندگی دخالت می‌کند. به این معنی که فقه در آنچه به‌عنوان مدیریت تلقی می‌شود، جای آن را می‌گیرد. حال فرض‌های بیشتری هم وجود دارد که می‌گوید دین نه تنها در علوم انسانی، بلکه در علوم تجربی نیز باید دخالت کند و فقه در آنجا نیز باید نقشی داشته باشد. آنچه مورد قبول است، فرض دوم است. به نظر فقه باید نظریه بدهد و نظام‌های حقوقی را نیز ایجاد کند؛ اما فرض سوم اینکه جای علم انسانی را بگیرد، درست نیست.

مطلب دوم: مشروعیت تنويع اجتهاد

اجتهاد ذاتاً تنويع‌پذیر است و دليل آن این است که اجتهاد زوایایی دارد و براساس این زوایا می‌توان دست به تنويع زد. به‌عنوان مثال؛ اجتهاد از حیث شدت و ضعف را می‌توان اجتهاد ضعیف و قوی نامید؛ یا از حیث متعلق اجتهاد، ممکن است اجتهاد به حکم یا نظریه تعلق پیدا کند و می‌توان بر این اساس، تنويع کرد. یا متعلق آن ابواب و فصل‌هایی که حکم آن‌ها ارائه می‌شود، باشد. مانند اجتهاد در باب معاملات، اجتهاد در باب عبادات، اجتهاد معطوف به اقتصاد یا سیاست و... بنابراین، اجتهاد از حیث متعلق به اجتهاد، به حکم و نظریه تقسیم می‌شود و اجتهاد به حکم نیز به فصول و مباحث مختلف تقسیم می‌شود و تنويع‌پذیر است. همچنین اجتهاد در اصول و اجتهاد در فقه هر یک نوعی از اجتهاد هستند. پس اجتهاد ذاتاً تنويع‌پذیر است و اینکه کسی تصور کند اجتهاد عاری از نوع‌بندی و طیف‌بندی است، تصور غلطی است.

منهج اجتهاد در کل ثابت و یکنواخت نمی‌باشد؛ اگرچه برخی عناصر ثابت نیز داشته



باشد. بنابراین، ممکن است پاره‌ای از عناصر، منهجی متناسب با برخی متعلقات‌های اجتهاد و با دیگر متعلقات‌ها ناسازگار باشند. اختلاف و تفاوت در منهج و روش اجتهاد نیز به دلیل تفاوت ماهوی و اقتضایی متعلقات‌های آن می‌باشد. برای مثال؛ ممکن است از سیره عقلا در روش اجتهاد فقه عبادات به کار نرود؛ درحالی‌که در معاملات فراوان استفاده می‌شود.

اقتضائات و اقدامات اساسی در شکل‌گیری فقه نظام‌ساز

برای ایجاد فقه نظام به چند تلاش محتوایی و منهجی نیاز است که از مهم‌ترین آن اقدامات این امور هستند: ۱. تولید نظریه کلامی و فقهی؛ ۲. بازسازی ساختار فقهی؛ ۳. غنی‌سازی روش استنباط و ۴. توجه به ظرفیت‌های عقلانیت موجود در فقه. بنابراین، فقه بایسته، فقهی است که از رهگذر عناصر: "تنظیر کلامی و فقهی"، "شبکه‌ای‌سازی ساختار فقه" و "غنی‌سازی روش استنباط" و "فعال کردن ظرفیت‌های عقلانیت فقه" می‌کوشد تا شریعت منسجم، حنیف، سهله، سمحه، فطرت‌گرا و حیات‌بخش از حیث مادی و معنوی را به انسان معاصر عرضه، و آن را در جامعه معاصر مستقر نماید.

۱. تولید نظریه فقهی

فقه نظام را باید در دو شاخه تعریف کرد: یکی شاخه تنظیری که نظام اجتماعی را عرضه می‌کند و دومی شاخه احکامی که احکام موضوعات مربوط به نظام اجتماعی را عرضه می‌کند. فقه نظام فقهی همچون نظام فقهی اقتصادی مثل آنچه که شهید صدر ایجاد کرده است، فقه‌التنظیر است و نه صرفاً فقه‌الاستنباط و استنباط حکم. فقه تنظیر نوعی استنباط فقهی است که پشتوانه احکام است و باید آن را ایجاد کرد. در غیر این صورت، فقه استنباط احکام‌مان در خلأ شکل می‌گیرد. خود همین فقه‌التنظیر انواعی دارد: نظریه نظام اقتصادی، نظریه نظام اجتماعی یا نظریه نظام سیاسی؛ همگی تنظیر هستند. این‌ها بستر ایجاد می‌کنند تا فقه استنباط احکام بر روی یک مسیر و جاده درستی قرار گیرد. در واقع خروجی فقه‌التنظیر با خروجی فقه‌الاستنباط رابطه‌شان رابطه بستر با چارچوب است. نظریه فقهی، مفاهیمی به هم پیوسته است که ملحوظات شارع را درباره یک موضوع از حقائق، اعتبارات ماقبل احکام و اعتبارات حکمی توصیف و تفسیر می‌کند و از این رهگذر



نظامی را که در شریعت با محوریت آن موضوع و براساس آن ملحوظات شکل گرفته است، کشف می‌کند.

این تعریفی است که برای نظریه فقهی مناسب است و مطابق با این تعریف، هرگونه نظریه‌ای به انجام برسد، این تعریف بر آن صدق می‌کند. مطابق این تعریف، نظریه فقهی بر سه عنصر استوار است:

۱. تجمیع و تنسیق میان چند مفهوم؛

اولین عنصری که در نظریه شکل می‌گیرد و باید باشد تا نظریه تحقق پیدا کند، این است که نظریه‌پرداز تجمیع و تنسیق بین چند مفهوم می‌کند و بین آن‌ها هماهنگی فکری و اندیشه‌ای برقرار می‌کند.

۲. شناسایی و توصیف ملحوظات شارع؛

عنصر دوم در نظریه فقهی، شناسایی و توصیف ملحوظات شارع است. فقیه فقه نظام می‌بایست ملحوظات شارع را شناسایی کند و چنانچه صرفاً به سراغ احکام برود و حکم‌ها را که در فقه و روایات و آیات است، شناسایی کند. با این شیوه، نظریه شکل نمی‌گیرد؛ بلکه این یک رکن از کار توجه به ملحوظات شارع حکم است. بنابراین، ملحوظات شارع افزون بر این حقائق و اعتبارات ما قبل از حکم است. یعنی یکسری حقایقی است که شارع آن‌ها را در نظر می‌گیرد. به‌عنوان مثال؛ خود انسان یا نیازهای انسان را در نظر می‌گیرد. شریعت منهای توجه به حقایقی مثل معاد یا نیازهای انسان و... شکل نگرفته است. موضوعات فقهی ریشه در واقعیات زندگی انسان دارند و این حقایق در نظر شارع ملحوظ واقع شده و نظریه‌پرداز باید ببیند شارع چه حقایقی را در نظر گرفته است. بنابراین، یک نظریه‌پرداز می‌بایست بررسی کند که شارع چه واقعیتهایی را لحاظ کرده است. نظام تکوینی که مربوط به خود خداوند است، چگونه در ورای این تشریح لحاظ شده است. در ادبیات اصولی ما حکمت‌ها را علل التشریح می‌نامند. یعنی عللی هستند که شارع را واداشته‌اند تا شریعت ایجاد کند. مقاصد شریعت یکی از همین اعتبارات است. اهدافی که در قرآن برای شریعت ذکر شده در ورای تشریح وجود داشته است. بنابراین، در نظریه‌پردازی باید به اعتبارات، احکام و حقائق توجه کرد.



۳. کشف نظام بر پایه آن ملحوظات شارع

عنصر سوم در شکل‌گیری یک نظریه، عمل کشف نظام مربوط به آن موضوع بر پایه آن ملحوظات است. توضیح اینکه مفاهیمی که شکل‌دهنده به نظریه می‌باشند، دو دسته هستند. بخشی توصیف‌کننده ملحوظات هستند و بخشی از آن‌ها کشف‌کننده نظام شکل‌یافته بر پایه آن ملحوظات می‌باشند.

لزوم نظریه‌پردازی فقهی معطوف به قانونگذاری

«فقه‌التنظیر»، دست‌کم چهار نوع نظریه‌پردازی را تحت پوشش قرار می‌دهد. این چهار نوع عبارت از: نظریه‌پردازی فقهی معطوف به تقنین؛ نظریه‌پردازی فقهی معطوف به مکتب‌ها؛ نظریه‌پردازی فقهی معطوف به نظام‌های حقوقی خرد و نظریه‌پردازی فقهی معطوف به نظام حقوقی کلان اسلام است.

ضرورتی که امروزه فراروی فقه قرار گرفته است، توجه به قانون، رفتن به سمت قانون و توسعه آن متناسب با اقتضانات قانون است. نگاه رهبر انقلاب مبنی بر فرآیندی دیدن قانون از یک سو، جذب و جلب مشارکت حداکثری در این فرآیند و از طرف دیگر تمرکز بر تهیه و تنظیم و تصویب قوانین براساس فقه، راهبردی عمیق را فراروی حوزه و نظام ارائه می‌کند که لازم است حوزه علمیه در این زمینه سریعاً جایگاه و نقش خود را تعریف و بازسازی کند. حقوق یک دانش اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل انکار برای بشر است. بدون حقوق نمی‌توان مناسبات را تنظیم کرد. داشتن بُعد حقوقی برای بسیاری از مسائل جامعه، به‌مثابه یک بعد لایتغیر و لاینفک باید تلقی شود و بعد به فقه عرضه گردد.

۲. بازسازی ساختار فقهی

یکی از شرایط فقه‌پژوهی معاصر در راستای نظام‌سازی، پرداختن به موضوعات جدید است. اساساً فقه‌پژوهی معاصر بدون رفتن به سمت موضوعات معاصر شکل نمی‌گیرد. این موضوعات طبیعتاً شمارشان بسیار زیادتر از حد تصور است و روزی نیست که مجموعه زیادی از موضوعات، به موضوعات لازم برای فقه‌پژوهی اضافه نشود. این در حالی است که ما نسبت به موضوعات معاصر برنامه مدون، مشخص و تعریف شده‌ای نداریم. ممکن



است هر از چندگاهی سری بزیم؛ اما به شکل روتین، به سمت این موضوعات و بررسی آن‌ها نمی‌رویم. علت این است که پرداختن ما براساس یک روند و چارچوب تعریف شده نیست؛ بلکه پرداختن هر از چندگاهی است.

درست است که موضوعات عمدتاً در پاره‌ای از مجالات و بحث‌ها ارائه می‌شود ولی از آنجا که خود نظام تبویب (باب باب کردن) فقه براساس وضعیت گذشته و موضوعات قدیم شکل گرفته است، به موضوعات جدید راه نمی‌دهد. موضوعات هنگامی می‌توانند در یک مسیر مطالعه دقیق قرار بگیرند که نظام تبویب دانش فقه، پذیرای این موضوعات باشد و چون نظام تبویب دانش فقه، براساس تجارب حاصل از وضعیت‌ها و موضوعات گذشته بسته شده است، موضوعات جدید به صورت مشخص، آماده و اتوماتیک‌وار وارد فقه نمی‌شوند تا فقه به آن‌ها بپردازد. طبیعتاً وقتی به دلیل وضعیت نظام تبویب فقه، موضوعات جدید مجال ورود به دانش فقه را نیابند، امکانات فقه همچون آموزش فقه به سمت چنین موضوعاتی پیش نمی‌رود. بنابراین، دومین اقدام محتوایی مهم در راستای شکل‌گیری فقه نظام‌ساز، بازسازی ساختار فقه است.

۳. غنی‌سازی روش استنباط و ضرورت شکل‌گیری علم منهج

روش استنباط در این فقه باید غنی‌سازی و تعمیق بخشیده شود و ساختار آن شبکه‌ای شود. ما باید علمی با عنوان «علم‌المنهج» داشته باشیم تا به روش‌شناسی بپردازد و سؤال‌اتی اساسی را مطرح کند. علم‌المنهج سبب می‌شود تا به شکل انبوهی عناصر قابل اضافه شدن یا کاسته شدن به علم و فقه بررسی شود. برای فقه مطلوب که معایب فقه موجود را نداشته باشد و بتواند پلی میان شریعت و انسان معاصر باشد، با فقه موجود چنین آرمانی ایجاد نمی‌شود.

مقصود از غنی‌سازی روش استنباط، تقویت عناصر تشکیل‌دهنده روش استنباط است که شامل: موضوع‌شناسی و چهار ابزار فهم به شکلی است که در ادامه می‌آید. ابزارهای تطبیقی (قواعد پنج‌گانه مورد استفاده در استنباط)؛ ابزارهای تبیینی (ابزارهای معلوماتی سه سنخی قرائن تاریخی و غیرتاریخی پیرامون نص، اقوال فقیهان در مسئله و تطور تاریخی حاصل در مسئله، خواه نسبت به نص و خواه در قول)؛ ابزارهای تحدیدی (نگاه و ادبیات



عرفی، لغوی و اصطلاحاتی) و ابزارهای تفسیری (نظریه‌پردازی کلامی و فقهی و قرار دادن این دو سنخ نظریه، به‌مثابه سکوه‌های پرش برای فهم به‌سوی نص).

۴. توجه به ظرفیت‌های عقلانیت در فقه

فقه شیعه واجد عناصر عقلانیت درون‌دانشی و برون‌دانشی است که می‌بایست به آن توجه کرد و ظرفیت‌های آن را فعال کرد. در فقه شیعه سه عقلانیت تطبیقی، تفکیکی و فلسفی وجود دارد که در گذر زمان بالیده‌اند، از نظر اجتهادی این سه وجه عقلانی قابل برنامه‌ریزی، برجسته‌سازی، فعال‌سازی و تکامل‌پذیری می‌باشند.

عقلانیت تطبیقی

عقلانیت تطبیقی به معنای عقلانیت انسجام حاصل از تطبیق قواعد بر جزئیات است که در صورت تکثیر قواعد، دامنه این انسجام تا آنجا پیش‌می‌رود که عمده دانش فقه را دربرمی‌گیرد و آن را به سمت همبستگی هرچه بیشتر سوق می‌دهد. قواعد نقطه‌های مهم، سرفصل‌ها و گلوگاه‌های دانش فقه را تشکیل می‌دهند که حامل‌های انسجام‌بخشی و منطق‌بخشی به فقه هستند. اگر قواعد فقهی واجد سه وصف «رابطه طولی و هرمی»، «گسترده‌گی دامنه» و «برخورداری از مضامین ناظر به واقعیت‌های زندگی» باشند، سطح بالایی از عقلانیت تطبیقی در فقه شکل می‌گیرد.

عقلانیت تفکیکی

عقلانیت تفکیکی عقلانیتی است که عمدتاً ناشی از وجود و حضور «تفکیک‌های روشی مختلف» در استنباط است که به‌مثابه روحی در فقه شیعه، جریان یافته است. عقلانیت تفکیکی داری از یک‌سو اصول را به سمت تحلیل، توسعه و تولید قواعد پیش‌می‌برد و از سوی دیگر، مواجهه دانش فقه را با پدیده‌های بیرونی، یک مواجهه دقیق مرزگذار، تفکیک‌کننده و تمایزگذارنده قرار می‌دهد. تفکیک مرزهای موضوعات از یگدیگر، تفکیک بین ظن مستند و غیرمستند، تفکیک بین امارات و اصول، تفکیک بین احکام اولی و ثانوی و... نمونه‌های قابل توجهی از تفکیک‌های صورت گرفته در اجتهاد شیعی است.



عقلانیت فلسفی معطوف به فقه

به تازگی در حوزه‌های علمیه شیعه عقلانیت فلسفه فقهی ظهور کرده و حرکتی فلسفی - علمی را به سمت محورهای مهمی پیرامون فقه مانند بررسی روش استنباط در چارچوب بازسازی و عمق‌بخشی به آن گشوده است که نوع اول از «عقلانیت فلسفی معطوف به فقه»، فلسفه حکم است که تحت عنوان علل الشرائع در شیعه شکل گرفته است. از رهگذر نگاه تحلیلی می‌توان علل الشرائع وارد در ادبیات شیعی را به پنج سنخ فلسفه حکمی کلان تقسیم کرد و آن نزدیک شدن به خداوند، تنظیم روابط میان انسان‌ها، ایجاد روابط اخلاقی، ایجاد آسانی در زندگی و رهایی از عذاب اخروی است که اهل سنت نیز مشابه آن را دارند.

فقه الاجتماع نقطه آغازین فقه نظام‌ساز

فقه نظام برپایه یک ساختار صحیح امکان تحقق دارد. لذا باید نقطه شروع درستی برای آن انتخاب شود. از میان همه فقه‌های تخصصی موجود آنچه می‌تواند نقطه آغازین فقه نظام‌ساز باشد، فقه الاجتماع است. چراکه براساس مبانی کلامی اسلام، دین با جامعه ارتباط وثیق دارد.

فقه الاجتماع، به‌مثابه فقه مادر برای همه فقه‌های اجتماعی است. فقه مادر، یعنی نقش قوام‌بخش، معنابخش و انسجام‌دهنده نسبت به دیگر فقه‌های اجتماعی دارد. فقه الاجتماع به طور خاص به جامعه، هنجارهای جامعه و رفتارهای اجتماعی، از حیث اجتماعی بودن، می‌پردازد. لذا در تعریف اولیه، فقه الاجتماع عبارت است از: پرداختن فقهی به افعال اجتماعی از حیث اجتماعی بودن است که ممکن است مخاطب آن جامعه و ساختارهای اجتماعی باشد. اگر اهلیت مکلف بودن آن‌ها اثبات شود و یا مخاطب آن افراد جامعه هستند، از آن جهت که کنشگر اجتماعی هستند و دارای نقش اجتماعی هستند و در درون یک ساختار کلی و پرهیمنه می‌خواهند کنش انجام دهند. پس "فقه الاجتماع" به استنباط احکام رفتارهای اجتماعی در قبال افراد و ساختارهای اجتماع می‌پردازد، از آن حیث که اجتماعی هستند. چون ممکن است به رفتارها و ساختارهای اجتماعی پرداخته شود، از آن حیث که اقتصادی هستند، از آن حیث که سیاسی هستند، از آن حیث که



فرهنگی هستند و... ولی اگر از آن حیث که اجتماعی هستند و کلان و اختصاصی به هیچ یک از این ساحت‌ها نداشت و در همه ساحت‌های حیات اجتماعی حضور دارند، پرداخته شود "فقه الاجتماع" می‌شود.

پرداختن به رفتارها و ساختارهای اجتماعی از آن حیث که اجتماعی هستند، با زیرشاخه‌های آن روشن می‌شود. در یک نگرش اجمالی، نمودجی و ابتدایی زیرشاخه‌های فقه الاجتماع از این قرار است:

۱. فقه رفتارهای پیرامون سنن اجتماعی؛
۲. فقه کنش‌گری اجتماعی؛
۳. فقه جایگاه‌های اجتماعی؛
۴. فقه مناسبات اجتماعی؛
۵. فقه ارزش‌های اجتماعی؛
۶. فقه ساختارهای نهادی و سازمانی.

فقه الاجتماع اگر به صورت کلان و عام مطرح شود، فقه‌المجتمع و فقه جامعه است که فقه کلان‌اندیشی ساختاری در حوزه اجتماع است. چراکه به جامعه به عنوان یک موجود دارای ساختارهای تأثیرگذار توجه دارد و به سمت ساختارهای اجتماعی و افعال متأثر از آن می‌رود و به بایسته‌های ساختارهای نهادی و وضع شده می‌پردازد که واقعیت‌های اجتماعی هستند و مبتنی بر سنن الهی هستند. به افعال و کنش‌های افراد و جهت‌گیری جامعه چارچوب و نظم می‌دهد و از آن‌ها گریزی نیست. البته ساختارها عین جامعه هستند و جامعه همان ساختارها است که "نظام کنشگری اجتماعی" را تعیین می‌کند. تکالیف و احکام در فقه الاجتماع گاه متوجه جامعه و ساختارهای اجتماعی است^۱ و گاه متوجه کنشگران اجتماعی در قبال جامعه و ساختارهای اجتماعی است از آن جهت که نقش اجتماعی دارند و در قبال جامعه‌سازی و یا تغییر جامعه مکلف است. بسیاری از کسانی که فقه نظام را مطرح می‌کنند، مباحث آن‌ها ذیل بحث ساختارهای اجتماعی که باید مبتنی بر فقه وضع شود، است. ذیل این بحث عام و کلان، سایر فقه‌های نظام‌ساز تخصصی مثل فقه

۱. فقه‌المجتمع برآمده و برخاسته از یک سؤال اساسی است که در فلسفه اجتماعی و جامعه‌شناسی مطرح شده و علمای ما سعی کردند به آن بپردازند که هنوز به نهایت کار منتهی نشده است و آن بحث فلسفی درباره رابطه عامل و ساختار و نسبت فرد و جامعه است.



فرهنگی، فقه دولت، فقه اقتصاد، فقه مؤسسات، فقه شهروندی (مواطنه)، فقه حمل و نقل، فقه راهنمایی و رانندگی و نظایر این‌ها شکل می‌گیرد که روبنای جامعه هستند و مبتنی بر زیربنای ساختاری و نظام کنشگری اجتماعی و قوانین کلی اجتماع است.

جمع‌بندی

دانش فقه مهم‌ترین دانش این جهانی و کاربردی جهان اسلام است که در عین اصالت و اتقان در بنیان‌ها، ظرفیت تحول و تکامل را دارد و می‌تواند در مواجهه با نیازهای انسان معاصر، احکام الهی را از منابع معتبر استنباط کند. از آنجا که در عصر جدید واقعیت‌های انسانی و اجتماعی دچار تحولات اساسی شده‌اند و موضوعات در جامعه انسانی تغییر کردند؛ یعنی ۱. چند لایه‌ای؛ ۲. درهم تنیده؛ ۳. فرامرزی و ۴. آینده‌ای شده‌اند، تعامل تأثیرگذار با پدیده‌های دنیای کنونی جز با احکامی نظام‌واره امکان‌پذیر نیست. لذا لاجرم باید به سمت نظام‌وارگی در استنباط و اکتشاف نظامات حاکم بر احکام در نسبت به نظامات اجتماعی پرداخت. در این راستا ضرورت دارد تا چند اقدام اساسی انجام گیرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱. تولید نظریه کلامی و فقهی؛ ۲. بازسازی ساختار فقهی؛ ۳. غنی‌سازی روش استنباط و ۴. توجه به ظرفیت‌های عقلانیت موجود در فقه. نکته مهم این است که این اقدامات ابتدا می‌بایست در یک حوزه معرفتی بنیادین در مجموع مباحث فقه محقق شود تا زیرساخت اساسی فقه نظام‌ساز تأمین شود و آن «فقه الاجتماع» است. چراکه بدون شناخت دقیق جامعه، ساختارها و نظام کنشگری اجتماعی در قالب فقه الاجتماع هسته اصلی فقه نظام‌ساز و اجتماعیات اسلام شناسایی نمی‌شود. آنگاه ورود فقیه در روبناها در معرض خطا و ناکارآمدی قرار می‌گیرد. چون جامعه و نظام کنشگری جامعه و قواعد آن از منظر عمیق شریعت و فقه شناخته نشده است. ورود در روبناها منهای شناخت و توجه عمیق به زیرساخت‌های اجتماع غیرمفید و در مواردی مضّر است.



منابع

۱. مبلغی، احمد، (تابستان ۱۳۹۷). بایسته‌های حکم‌شناسی در فقه‌الاجتماع (روش‌شناسی استنباط علم‌الاجتماع از قرآن)، فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا، سال هفتم، شماره ۲۵، صص ۲۴۸ - ۲۶۰.
۲. مبلغی، احمد، (زستان ۱۳۹۶)، بایسته‌های موضوع‌شناسی در رشته‌های تخصصی، فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا، سال هفتم، شماره ۲۴، صص ۱۴۶ - ۱۵۵.
۳. مبلغی، احمد، (۱۲ اسفند ۱۳۹۷)، تشریح‌های سه‌گانه نظام‌وارگی فقه، سخنرانی در همایش ملی فقه نظام‌ساز.
۴. مبلغی، احمد، (۱۳۹۳)، چرایی و جایگاه فقه و فقه سیاسی، در: تمایزات فقه و فقه سیاسی، به اهتمام علی‌اصغر نصرتی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، صص ۳۱ - ۶۲.
۵. مبلغی، احمد، (پاییز ۱۳۹۶)، درآمدی بر جایگاه‌شناسی فقه اجتماعی، فصلنامه علوم انسانی - اسلامی صدرا، سال هفتم، شماره ۲۳، صص ۲۳۶ - ۲۴۴.
۶. مبلغی، احمد، (اول اسفند ۱۳۹۹)، نقش نظریه فقهی در فقه نظام‌ساز، سخنرانی در همایش «فقه نظام‌ساز».
۷. مبلغی، احمد، (۱۳۹۵ - ۱۳۹۹)، دروس خارج فقه‌الاجتماع.